

سرمقاله: در ضرورت رد و تایید دموکراسی

بیش از دو‌یست سال پیش فیلسوف نامدار آلمانی امانوئل کانت در پاسخ به پرسش از ماهیت روشنگری چنین نوشت: «روشنگری عبارتست از به در آمدن انسان از دوران نابالغی، و دوران نابالغی یعنی ناتوانی از به کار گرفتن فهم خود بدون راهنمایی دیگران پس شعار روشنگری چنین است، جسارت آن را داشته باش تا فهم خود را بکار بگیری» شاید بتوان این تعریف موجز و کوتاه را عصاره اندیشه عصر روشنگری دانست اما پرسشی که کماکان باقیست این است که آیا روشنگری به وعده خود عمل کرد و توانست امکان حیات به خود قائم انسانها را فراهم آورد؟

1- در شماره اول انکار تلاش کردیم تا به میانجی مفاهیم جنبش اجتماعی و ضرورت نگاه تاریخمند، فهم خود از معنای سیاست، مشکلات و مسائل امروز کشور و شیوه صحیح مواجهه با این مشکلات را ارائه دهیم. در این شماره بنا داریم تا کمی شجاعت به خرج دهیم، گامی به پیش گذاریم و خود را با مساله ای جدی تر و در عین حال پیچیده تر درگیر کنیم. این روزها مهم ترین سلاح سرکوب صدای مخالف، دیگر نه توپ و تانک و مسلسل و نه حتی باتوم و گاز اشک‌آور بلکه پرسشی نظری است. «آلترناتیو شما چیست؟» پرسشی درست و بجا که اگر تلاش نکنیم تا برای آن پاسخی درخور بیابیم می‌تواند خود به ابزار سرکوب تبدیل شود و هر صدای منتقدی را بنا به قاعده مصلحت ساکت کند. گویی تنها راه برداشتن گام های عملی بعدی از رهگذر پاسخ به این پرسش نظری ممکن می‌شود. همانطور که در شماره پیش هم تاکید کردیم وضعیت سیاسی کشور، فقدان هر گونه تشکیلات و سازماندهی، بحران های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و موقعیت نیروهای امپریالیستی جهانی، دوره تاریخی ما را چنان دربر گرفته که اندیشیدن به آلترناتیو وضع موجود را به امری محال تبدیل کرده و همه ما به نحوی ناخودآگاه میل به سرکوب این پرسش و طفره رفتن از پاسخگویی به آن داریم. اما از آنجا که حقیقت تنها از خلال درگیری با سرکوب شده ترین امور آشکار می‌شود ما برآنیم تا در این شماره کمی در باب این پرسش بغرنج مذاقه کنیم. از همین رو موضوع این شماره پرونده ویژه انکار را به مساله دموکراسی، تعریف آن و ضرورت های آن اختصاص دادیم.

2-واژه دموکراسی در فضای فکری مدرن چنان حاضر بوده است که معانی متعددی به فراخور مکاتب فکری به آن اطلاق شده است. لیستی از واژه هایی همچون لیبرال دموکراسی، دموکراسی بورژوازی، سوسیال دموکراسی، دموکراسی رادیکال و... همه و همه نشان دهنده گستردگی بحث ها و تعبیر حول مفهوم دموکراسی هستند. از سوی دیگر این مفهوم در سالهای اخیر در فضای سیاسی کشور چنان پرکاربرد و سیال بوده است و آنچنان در معانی متفاوت بکار رفته است که به نظر می‌رسد تنها با نوعی آشنایی زدایی از آن و به دور ریختن هر فهم پیشینی و از ابتدا آغازیدن می‌توان به فهمی درست از آن رسید. برای جلوگیری از پدید آمدن ابهام تلاش می‌کنم در این

مطلب تعریفی ابتدایی و بی‌واسطه از این مفهوم ارائه دهم تا در ادامه خواننده را از خطر افتادن در دام کج‌فهمی در امان قرار دهم.

3- شاید برای شروع بحث درباره دموکراسی بد نباشد به مهد دموکراسی چه در ساحت نظر و چه در ساحت عمل یعنی یونان باستان بازگردیم. در فهم رانسیر دموکراسی در یونان اسم رمز شورش پسران علیه پدران بود. دموکراسی نوعی برابرخواهی پسران و رنج دیدگان در برابر پدران قدرتمند، ثروتمند و نژاده بود. اگر در حکومت های پیشین ثروت، قدرت یا نژاد اشرافی معیار حکمرانی بود دموکراسی عرصه تبلور خواست حکومت مردم بر مردم است. در این معنا دموکراسی دیگر صرفاً نوعی شیوه حکمرانی نیست بلکه بیشتر نوعی تلاش برای از میان برداشتن سلطه و رسیدن به برابری است و دقیقاً در اینجاست که دموکراسی واجد نوعی ماهیت رهایی‌بخش و مردمی می‌شود. در این فهم، مفهوم دموکراسی نه تنها دیگر نوعی شیوه حکمرانی نیست بلکه در درون خود حدی از فاصله گذاری با دولت و ضرورت نقد هر نوع سلطه در دولت را ایجاب می‌کند. اگر بپذیریم دولت همواره واجد میزانی سرکوب و سلطه‌ورزی است، دموکراسی در برابر آن نوعی تلاش مداوم برای از میان برداشتن این سرکوب ها و رسیدن به وضعیت برابر است. در این فهم دموکراسی بیشتر ناظر به جامعه و ضرورت سازماندهی و تشکیلات‌مندی آن در برابر یورش‌ها و دست اندازی‌های دولت است.

4- دموکراسی در اروپای عصر روشنگری باز هم بر سر زبان‌ها افتاد. در اینجا هم بحث مجدداً بر سر برابری بود اما گویا نیرنگ تاریخ دست به کار شده بود تا میان آنچه از دموکراسی در اندیشه بحث می‌شد با آنچه در عمل رخ داد اختلافی جدی وجود داشته باشد. ایده دموکراسی در عصر مدرن برآمده از همان مفهوم برابری اما در معنایی حقوقی بود چنانچه گویی اگر افراد مقابل قانون برابر باشند می‌توانند به برابری برسند. آیزایا برلین در چهار مقاله درباره آزادی این نوع برابری را آزادی منفی می‌نامد به این معنا که در آن هر فرد برای عمل، از یوغ هر اقتدار خارجی رها می‌شود. اموری مانند دین، نژاد، قومیت، جایگاه اشرافی به مثابه اموری خارجی دیگر در حقوق فرد نباید دخیل باشند و همه با هم برابرند و حقوقی برابر دارند. منشور جهانی حقوق بشر هم برآمده از چنین فهمی از آزادی و برابری است. انتظار چنین بود که با پدیداری چنین برابری افراد بتوانند مطابق میل خود اراده و خواسته‌های خود را برآورده سازند اما گذر زمان حکایتی دیگر داشت. از قضا وقتی همه میانجی‌های نابرابر ساز اجتماعی به لحاظ حقوقی کنار زده می‌شوند اصلی‌ترین میانجی نابرابری در جوامع آرام آرام آشکار می‌شود، ثروت. برابری حقوقی دست بازار را کاملاً باز می‌گذارد و حال با کنار رفتن اموری مانند دین، قومیت و ... بازار یگانه‌عاملی است که آزادی را میان مردم توزیع می‌کند. اگر پول داشته باشی می‌توانی خواسته‌هایت را برآورده کنی و اگر نداشته باشی کماکان با همان برده سرخورده یونانی یا سرف و رعیت قرون‌وسطایی تفاوتی نداری. پولانی به درستی تصریح می‌کند که آنچه در عمل به وقوع پیوست نه آزادی انسانها بلکه آزادی خرید بود. او به کمک دو مفهوم حک شده‌گی و فک شده‌گی این وضعیت را توضیح می‌دهد. به اعتقاد او پیش از سرمایه‌داری بازار در دل مناسبات

اجتماعی حک شده بود. مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی بازار را تعدیل می‌کردند و بر بلندپروازی‌های آن حدی می‌گذاشتند اما در دوره مدرن بازار از همه ساحت‌های اجتماعی منفک شد و به میدانی جدا تبدیل شد در چنین وضعیتی اتفاقاً بازار می‌تواند همه ساحت‌های اجتماعی را در دل خود حک کند یعنی همه مناسبت و روابط دیگر انسانها بر اساس بازار تنظیم می‌گردد. اگر پول داشته باشی می‌توانی غذا بخوری، مسکن و امنیت داشته باشی، رفاه داشته باشی، حتی محبوب باشی، دیده شوی، شان اجتماعی داشته باشی، زیبا باشی و در یک کلام اراده خود را آنگونه که تمایل داری محقق کنی ولی اگر از ثروت برخوردار نباشی دائماً باید خواست‌ها و امیالت را سرکوب کنی تا جاییکه شاید از شان انسانی به شانی حیوانی فروبیفتی؛ فاقد خانه، امنیت و در به در به دنبال یک لقمه نان، همان پدیده‌ای که این روزها در حوالی شهرها در حلبی‌آبادها می‌توان آن را به وفور یافت. دموکراسی بورژوایی علیرغم وعده‌اش به گسترش رفاه و آزادی فقط فاصله‌ها را بیشتر کرد و آنچه به وقوع پیوست در عمل نه برابری بلکه نوعی شکاف روزافزون بود. دست نامرئی بازار در همه شکاف‌ها، نابرابری‌ها و اختلافات طبقاتی بیشتر و بیشتر مرئیت می‌یافت.

برلین در همان کتاب چهار مقاله، در برابر مفهوم آزادی منفی که بیشتر گفته شد مفهوم آزادی مثبت را قرار می‌دهد. آزادی مثبت دیگر صرفاً رهایی از اقتدار خارجی برای تحقق اراده و خواسته‌ها نیست بلکه امکان تحقق این خواسته‌ها را هم لحاظ می‌کند. در این معنا آزادی فرد به عنوان آنچه او در خیال می‌تواند انجام دهد نیست بلکه آن چیز است که او در عمل امکان انجام آن را دارد. سعی می‌کنم تمایز میان این دو مفهوم از آزادی را با مثالی روشن کنم. برای مثال اگر کارگری در ایران بخواهد فرزند خود را به یک مدرسه غیرانتفاعی با حدود سی میلیون شهریه بفرستد او دارای آزادی منفی است یعنی هیچ پدیده بیرونی مانند قانون، دین یا جایگاه اشرافی مانع او نمی‌شوند اما او آزادی مثبت ندارد یعنی امکان چنین کاری را در واقعیت ندارد چرا که ناتوانی مالی امکان عمل او را می‌گیرد پس آزادی او صرفاً امری فرضی و خیالین است و او در ساحت عمل هیچ گونه امکان تحقق اراده خود را ندارد. آنچه دموکراسی بورژوایی به همراه خود آورد بیشتر نوعی آزادی منفی بود یعنی هر فرد در ساحت خیال می‌تواند اراده خود را منطبق با خواست خود محقق کند اما در عمل از آزادی مثبت خبری نیست سرمایه آن چیز است که تعیین می‌کند چه کسی می‌تواند به خواسته‌هایش برسد و چه کسی نمی‌تواند.

5- حال فرصت مناسبی است که به جمله کانت در ابتدای مقاله بازگردیم. اگر روشنگری و به فراخور آن آزادی به معنای رهایی از دوران کودکی و توان به کارگیری فهم خود است این آزادی مانند آزادی مثبت برلین دو شرط اساسی دارد اول باید فرد از قید هر مانع خارجی که بر او سلطه می‌ورزد رها شود دوم باید امکانات عملی تحقق اراده خود مثل پول، توانایی اجتماعی و ... را داشته باشد وگرنه که اراده او در سطح خیال و توهم باقی می‌ماند. من دموکراسی را در چنین معنایی می‌فهمم یعنی تلاش دائمی برای از بین بردن هر نوع سلطه‌ای که امکان رسیدن فرد به خواسته‌ها و علایقش را مختل می‌کند حال این سلطه ممکن است از جنس اقتدار خارجی باشد و

یا ممکن است از جنس نابرابری اجتماعی یا اقتصادی. در این رهیافت نظام دموکراتیک آن نظامی است که در آن هر فرد می‌تواند خواست‌ها و امیالش را مطابق با اراده‌اش محقق کند. واضح است که اموری مانند داشتن کار مناسب، مسکن مطمئن، تامین امنیت، بهداشت و حق تحصیل همگانی از شروط اساسی برقراری چنین نظامی هستند. در این معنا دموکراسی امریست که چه در ایران و چه در جهان هنوز فاصله زیادی با آن وجود دارد و برای بدست آوردن آن باید مبارزه‌ای گسترده شکل گیرد.

6. در آخر لازم است ذکر کنم ما یگانه راه برون‌رفت از انسداد و انفعال فعلی در ایران را در خواست دموکراسی به همین معنا می‌دانیم. آلترناتیو وضعیت فعلی باید نوعی حکومت دموکراتیک به معنای مسئول و متعهد در برابر شهروندان باشد. حکومتی که وظیفه‌اش فراهم کردن امکان تحقق اراده و خواست شهروندان است البته تا رسیدن به آن نقطه هنوز فاصله زیادی وجود دارد و باید سازماندهی از پایین شکل بگیرد. در این نوع حکومت نهادها و تشکیلات مدنی به عنوان سازوکارهای میانجی نقش مهمی دارند و باید بتوان خواست دموکراتیزاسیون را در همه سطوح انضمامی کرد. تاسیس سندیکاهای کارگری به مثابه عرصه تحقق اراده جمعی کارگران، شکل‌گیری تشکل‌های قدرتمند دانشجویی، دموکراتیزاسیون گسترده در دانشگاه، شکل‌گیری و قدرت گرفتن نهادهای صنفی اصناف گوناگون مانند معلمان، راننده‌ها و ... همه و همه گام‌های مهمی در راستای حرکت به سوی دموکراسی به معنای حداکثری آن هستند.